

تحلیلی بر چرایی اصرار مأمون و انکار امام رضا(ع) در ماجرای ولایتعهدی

سید عبدالکریم حسن پور^۱

چکیده

ماجرای ولایتعهدی امام رضا(ع) در دربار عباسیان مهم‌ترین رخداد سیاسی است که برای اولین و آخرین بار در تاریخ سیاسی ائمه(ع) رقم خورد. مأمون، خلافتی را که حاصل سال‌ها تلاش و مبارزه آبا و اجدادش بوده و خود نیز برای دستیابی به آن از ریختن خون برادرش دریغ نکرده بود، با کمترین هزینه به اصرار و تهدید، تقدیم بزرگ‌ترین رقیب خاناندانی‌اش ساخت. او نیز که سال‌ها آبا و اجدادش برای دستیابی به این خلافت از هیچ تلاش مشروعی فروگذار نبودند، از پذیرش آن استنکاف می‌ورزد.

این رخداد فرضیه‌های مختلفی را در ذهن بسیاری از پژوهشگران ایجاد نمود. مقاله حاضر پس از تبیین فرضیه سیاسی و بررسی اقوالی که اندیشه اعتزالی یا شیعی به مأمون نسبت داده‌اند، با تبیین اجمالی از مسئله امامت در دو دیدگاه تشیع و اعتزال، جریان ولایتعهدی را از انحصار انگیزه‌های سیاسی خارج ساخته و باورهای اعتقادی طرفین را در کنار مواضع سیاسی آنان، به‌عنوان عاملی تأثیرگذار در اصرار و انکار آنها معرفی می‌سازد.

واژگان کلیدی

امام رضا(ع)، مأمون، ولایتعهدی، امامت، خلافت.

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۴/۰۸ تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۵/۳۰

۱. دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، کارشناس ارشد فِرَق تشیع از دانشگاه ادیان و مذاهب، عضو پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی

Sahasanpour@yahoo.com

❖ مقدمه

دوران ۲۰ ساله امامت حضرت رضا^(ع) (۲۰۳-۱۸۳ق) را می‌توان در میان ادوار سلسله امامان قبل و بعد از ایشان دورانی منحصر به فرد دانست که در مسائل گوناگون اعتقادی، فرهنگی و سیاسی می‌توان آن را بررسی کرد. در عرصه سیاست، بزرگ‌ترین رویداد تاریخ سیاسی ائمه در این دوره شکل گرفته و برای اولین بار حکومت، خلافتی را که سال‌ها تلاش و مبارزه برای دستیابی به آن صورت پذیرفته بود، در ظاهر به امام پیشکش امام کرد و در نهایت به پذیرش ولایتعهدی منجر شد. این رخداد را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد، محققان و نویسندگان نیز هر کدام از منظر خویش به تحلیل موضوع پرداخته‌اند.

از جمله آثاری که در این زمینه بحث کرده‌اند عبارت‌اند از: *الحياة السياسية لامام الرضا^(ع)* به قلم جعفر مرتضی حسینی عاملی اثری است که تحلیل سیاسی دقیق و جامعی از مسئله ولایتعهدی ارائه کرده است. کتاب *زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد* تألیف سیدحسین موسوی پژوهش ارزشمندی است که تحلیل‌های مناسبی از اوضاع سیاسی و وضعیت زندگی شیعیان در این دوره‌ها به دست می‌دهد. در صفحه‌های پایانی فصل دوم، به جریان ولایتعهدی به مثابه رخداد و مسئله‌ای سیاسی اشاره اجمالی شده است.

پژوهش دیگر *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* به قلم جاسم حسین است که دربرگیرنده مطالعه جامعی در زمینه‌های تاریخی غیبت امام دوازدهم از زمان امام صادق^(ع) است. او در فصل دوم کتاب، فعالیت‌های مخفی امامیه و نقش و تأثیر امامان بر تکامل تدریجی غیبت را بررسی کرده و بسیار گذرا و خلاصه، مطلبی را با عنوان «نگرش امام رضا^(ع) به قیام علویان علیه مأمون» در قالب قیام ابوالسرایا و انگیزه‌های مأمون در مسئله ولایتعهدی بررسی نموده است.

تحلیلی بر چرایی اصرار مأمون و ... ❖ ۱۰۷

❖ سال اول، شماره ۲، شماره مسلسل ۲، تابستان ۱۳۹۲

رسول جعفریان در کتاب *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه* در فصل مربوط به امام رضا^(ع)، چگونگی تعامل و ارتباط امام با شیعیان و حکومت عباسی را بررسی کرده و ذیل این مباحث، مسئله ولایتعهدی را با نگاهی سیاسی تبیین کرده است. اثر دیگری که شایسته است از آن یاد شود، کتاب *تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران از ورود مسلمانان به ایران تا صفویه* تألیف پروین ترکمنی آذر است که با توجه به حضور امام رضا^(ع) در خراسان و حضور تشیع در ایران، در حد چند صفحه به سیاست‌های مأمون و مسئله ولایتعهدی پرداخته است.

مقاله «تحلیلی بر قیام‌های علویان در دوران امام رضا^(ع) و ارتباط آنها با ولایتعهدی» اثر نعمت‌الله صفری (مجله *شیعه‌شناسی*، شماره ۲۶) نیز تحلیل دقیق و ارزشمندی درباره این موضوع ارائه کرده است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پژوهش‌های انجام‌شده هر کدام از زاویه‌ای به تحلیل موضوع پرداخته‌اند و اغلب آنها مسئله ولایتعهدی را ترفندی سیاسی از سوی مأمون و انکار امام رضا^(ع) را واکنشی برای گرفتار نشدن در حقه و نقشه سیاسی خلیفه معرفی کرده‌اند.

برخلاف تحقیق‌های گسترده‌ای که در این زمینه انجام شد، منحصر کردن مسئله ولایتعهدی در انگیزه‌ها و اهداف سیاسی به‌مثابه عمل و عکس‌العمل سیاسی خالی از تحکم به‌نظر نمی‌رسد. در مقاله پیش رو تلاش می‌شود با شیوه کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی، انحصار مذکور شکسته شود و جایی برای باورهای اعتقادی طرفین ماجرا نیز باز شود. برای این منظور مروری اجمالی بر هر کدام از شاخص‌های سیاسی-اعتقادی دخیل در ماجرای ولایتعهدی ضروری به‌نظر می‌رسد.

❖ **اوضاع سیاسی و نقش آن در ماجرای ولایتعهدی**

فضای سیاسی دوران حاکمیت مأمون را نمی‌توان جدا از شخصیت و جایگاه ایشان در میان جامعه عرب و عباسیان دانست. مأمون از طرف پدر، هم عرب و هم عباسی محسوب می‌شد، اما مادر او کنیزی از دربار خلافت به‌نام «مراجل» بود (طبری، ۱۳۸۷ق: ۸، ۳۶۰). از این‌رو، در مقایسه با برادرش محمد (امین) موقعیت مناسبی در بین اشراف عرب نداشت. چگونگی به قدرت رسیدن وی نیز که با قتل برادرش - خلیفه محبوب اشراف عرب و بنی‌هاشم - همراه بود، به انضمام سپردن مقام وزارت و فرماندهی لشکریانش به ایرانی تازه مسلمان‌شده‌ای به‌نام فضل‌بن سهل، موقعیت و مقبولیت مأمون را نزد عرب‌ها بیش از پیش متزلزل کرده بود (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۴۵۰-۴۴۵؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲، ۱۵۹).

در کوتاه زمانی پس از کشته شدن امین و استقرار حکومت مأمون، دستگاه حاکمیت با انبوهی از مسائل مواجه شد. علاوه بر اختلاف‌های داخلی ناشی از قتل امین و عزل و نصب‌های حکومتی در میان خود عباسیان، در بغداد - مرکز تجمع عباسیان - شورش‌هایی شکل می‌گرفت که به‌واسطه تدبیر فضل، مأمون از آنها بی‌خبر بود. در سال ۱۹۹ قمری، که هنوز کمتر از یک‌سال از دستیابی مأمون به حکومت نگذشته بود، علویانی که در دوره خلافت امین سکوت اختیار کرده بودند، از مناطق مرکزی عراق چون: کوفه، بصره، حجاز، یمن و برخی نقاط شرقی مانند: فارس و اهواز با شعار «الرضا من آل محمد» تحریک‌هایی را آغاز کردند و به تهدیدی جدی برای حکومت (مأمون) عباسی تبدیل شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴، ۱۴۷). محمدبن ابراهیم بن اسماعیل معروف به ابن طباطبا (۱۹۹ق) از جمله علویانی است که با شعار محوری «الرضا من آل محمد» در کوفه قیام کرد (طبری، ۱۳۸۷ق: ۸، ۵۲۹).

تحلیلی بر چرایی اصرار مأمون و ... ❖ ۱۰۹

❖ سال اول، شماره ۲، شماره مسلسل ۲، تابستان ۱۳۹۲

ابن طباطبایا با کمک و هم‌پیمانی یکی از فرماندهان ناراضی و جدانشده از سپاه مأمون به نام سری بن منصور شیبانی توانست پس از بیعت مردم و اعراب اطراف کوفه بر آن شهر مسلط شود (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۴۲۸). به دنبال این حرکت ائتلافی، سری بن منصور توانست به جایگاه جانشینی ابن طباطبایا نائل آید، پس از پیروزی، اقدام به اعزام گروه‌های نظامی (سریه) به مناطق مختلف کرد و به همین مناسبت ملقب به «ابوالسرایا» شد.

به دلیل محبوبیت عمومی اهل بیت و شعار محوری «الرضا من آل محمد» پس از مرگ ناگهانی ابن طباطبایا، ابوالسرایا به منظور حفظ ظاهری اصول یادشده، نوجوانی از نوادگان امام سجاد^(ع) به نام محمد بن محمد بن زید را به رهبری دینی قیام منصوب کرد، اما در حقیقت زمام همه امور را خودش عهده‌دار بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴، ۱۴۹).

علوی برای سرزمین‌های مختلف اسلامی اشاره کرد:

۱. ابراهیم فرزند امام کاظم^(ع)؛ حاکم یمن؛
 ۲. اسماعیل فرزند امام کاظم^(ع)؛ حاکم فارس؛
 ۳. زید فرزند دیگر امام کاظم^(ع)؛ حاکم اهواز؛
 ۴. محمد بن سلیمان از نوادگان امام حسن^(ع)؛ حاکم مدینه؛
 ۵. حسین بن حسن معروف به ابن افضس از نوادگان امام حسن^(ع)؛ حاکم مدینه (همان).
- این اقدام نه تنها سرزمین‌های مذکور را تحت کنترل علویان درمی‌آورد و از سیطره حکومت عباسی خارج می‌کرد، بلکه عاملی جدی برای نفوذ روزافزون و رو به گسترش علویان در این مناطق بود که خطری به مراتب بزرگ‌تر برای عباسیان به حساب می‌آمد (عزام، ۲۰۰۹: ۱۳۱).

پرتال جامع علوم انسانی

❖ سال اول، شماره ۲، شماره مسلسل ۲، تابستان ۱۳۹۲

از جمله موارد مشابه می‌توان به قیام زیدبن موسی در تصرف بصره (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲۷)، ابراهیم بن موسی در تصرف یمن و محمد بن جعفر معروف به محمد دیباج (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴، ۲۷) اشاره کرد. در نگاه اول با این استدلال که عمده و اهم قیام‌های مذکور قبل از ماجرای ولایتعهدی، از سوی سپاهیان مأمون سرکوب شده بود، رابطه‌ای میان جنبش‌های علویان و مسئله ولایتعهدی دیده نمی‌شود، اما حقیقت این است که گرچه شورش‌ها و از جمله قیام ابوالسرایا قبل از این سرکوب شده بود، حجاز و یمن هنوز در اختیار علویان بود و در عراق و جاهای دیگر نیز هر آن احتمال شورش می‌رفت.

شخصیت و ذکاوت سیاسی مأمون اقتضا می‌کرد که برای عبور از میان دو لبه قیچی مقبول نبودن خود نزد عباسیان و شورش‌های علویان، تدبیری مؤثر بیندیشد. از این رو، ایشان با طرح ولایتعهدی امام رضا^(ع) ضمن آنکه می‌توانست شورش علویان را فرونشاند (صدوق، ۱۳۷۸: ۱، ۱۵۰)، می‌توانست خطر حرکت جامعه عرب و عباسیان را به کمترین نقطه ممکن برساند. توضیح مطلب اینکه مأمون با آگاهی از اعتقاد علویان به مسئله حاکمیت و اندیشه سیاسی آنان، واقف بود که مردم به‌ویژه در عراق و خراسان دوستدار و علاقه‌مند به خاندان پیامبر هستند و در هر زمان و مکانی که یکی از آنان علم مخالفت برمی‌افراشت، به سرعت گروهی از مردم گرد وی را می‌گرفتند. بر همین مبنا، برای رفع خطر علویان، امام رضا^(ع) را به‌عنوان اهل بیت از مدینه به مرو احضار، به‌اجبار او را ولیعهد خود کرد و الرضا نامید (طبری، ۱۳۸۷ق: ۷، ۱۳۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۶: ۴۰۵، ۴۹۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۶، ۳۲۶) تا شعار «الرضا من آل محمد» علویان را تحقق بخشد و آنان را وادار به سکوت نماید.

از طرف دیگر، با واگذاری ولایتعهدی به امام رضا^(ع) در مقام فردی از خاندان بزرگ و مهم عربی، از یک سو تلقی غلبه عنصر فارسی بر حکومت را از ذهن جامعه عرب دور می‌کرد و از دیگر سو، پیام و زنگ خطر مهمی برای عباسیانی که در بغداد علم مخالفت با مأمون را برافراشته و او را از خلافت خلع کرده بودند به صدا درآورد، چراکه او می‌توانست به‌خوبی از این مسئله استفاده کند و با واگذاری ولایتعهدی به یکی از علویان، از آنها بخواهد اگر واقعاً طالب ادامه حکومت در نسل عباسیان هستند، از مخالفت‌های خود دست بردارند و به مأمون ملحق شوند.

اندیشه اعتقادی مأمون و نقش آن در مسئله ولایتعهدی

مورخان و تحلیلگران تاریخی درباره مذهب و اندیشه اعتقادی مأمون دیدگاه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند. برخی به استناد شواهدی از تاریخ، وی را معتزلی خوانده و در مقابل، برخی به استناد شواهدی دیگر به او نسبت تشیع داده‌اند. بررسی ادله هر کدام از دیدگاه‌های مذکور خارج از رسالت این مقاله است، اما به تناسب موضوع نوشتار برای اینکه بتوانیم پیش‌فرضی برای عقاید مأمون در نظر بگیریم، باید مروری اجمالی بر این مسئله داشته باشیم.

مذهب اعتزال که از نیمه اول قرن دوم با تأکید بر اصل اختیار انسانی و ارزش خردورزی به‌مثابه مکتب کلامی ظهور کرده بود، توانست با همه فراز و فرودش شاکله قابل دفاعی به‌دست آورد و نقشی جدی در نظام فکری جهان اسلام برای خود رقم بزند. این اندیشه در گذر زمان، شاخه‌ها و فرقه‌های متعددی پیدا کرد که همه آنها در پنج اصل اتفاق نظر دارند: توحید، عدل، المنزلة بین‌المنزلتین، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر. هر کدام از این اصول وجه تمایزی با دیگر

مذاهب و مکاتب به حساب می‌آمد: توحید در مقابل ملاحظه، معطله، دهریه و مشبه؛ عدل در مقابل مجبره؛ وعد و وعید در مقابل و رد مرجئه؛ منزله بین‌المنزلتین در مقابل خوارج؛ امر به معروف و نهی از منکر در مقابل امامیه (قاضی، ۱۳۸۳ق: ۱۲۴).

برخی چون ابن‌کثیر، مذهب مأمون را چنین بیان می‌کند: «مأمون، مذهب اعتزال را اختیار کرده، به گروهی که از پیروان مذهب معتزله بودند پیوسته است و آنان وی را اغفال نمودند. از افرادی که در این جریان تأثیر مهمی داشته است، بشرین غیاث مریسی است» (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۰، ۲۵۷). احمد امین مصری نیز بر این اندیشه صحه گذاشته و می‌گوید: «مأمون، معتزلی بوده، از عقاید معتزلی‌های بغداد پیروی می‌کرد و آنان نظرشان این بود که علی^(ع) و فرزندان او تمام صحابه حتی ابوبکر و عمر، به خلافت سزاوارتر بودند» (بی‌تا: ۳، ۲۷۵).

ابن‌کثیر در جای دیگر به سبب بعضی مواضع و اظهاراتی که از مأمون می‌دیدند، به وی نسبت تشیع داده و آورده است: «مأمون، هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشته و اما از مذهب صحیح سنت بهره‌ای نداشت» (۱۴۰۷: ۱۰، ۲۵۷).

نشست و برخاست مأمون با نامداران معتزله و نیز واگذاری برخی مناصب عمده به برجستگانی از آنان، دلیل مدعیان اعتزال مأمون است. در منابع تاریخی نیز شواهدی دربارهٔ رابطهٔ مأمون با عناصر برجسته‌ای از معتزلیان وجود دارد که در نگاه آغازین، مؤید اندیشهٔ مذکور است: مأمون بارها از معلم خود، ابوالهزیل علاف، با تمجید و ستایش یاد می‌کرد (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۸: ۴۹). خلیفهٔ عباسی با معتزلیانی چون: نظام (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۲۷)، فوطی (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۸: ۶۱) و ثمامه‌بن اشرس (ابن‌خلکان، بی‌تا: ۱۷۷؛ شهرستانی، ۱۳۶۸ق: ۷۱) ارتباط و معاشرت داشته

است. همچنین، مأمون در وصیتی که به برادرش معتصم دارد از او می‌خواهد توصیه‌های ابن ابی‌دؤاد- که از برجستگان معتزلی است- را به جان و دل بشنود (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۲۲). این گروه مهم‌ترین شاخص و نمود تأثیرپذیری مأمون از سران معتزله را درباره مسئله خلق قرآن و جریان محنه مطرح می‌کند.

در مقابل نیز برخی منابع، ارتباط مأمون با عناصر ضد معتزلی را نشان می‌دهد. شرکت مأمون در تشیع جنازه بشرالمریسی و نماز خواندن بر جنازه او که از مبلغان آموزه‌های ضرارین عمر بود و از نظر کلامی نقطه مقابل اندیشه اعتزالی به حساب می‌آمد. همچنین، یحیی‌بن اکثم دشمن سرسخت معتزله، نزد مأمون قدر و منزلتی ویژه داشت و بعضی وقت‌ها همچون مستشاری مؤتمن برای او بود (خطیب‌بغدادی، بی‌تا: ۲۰۰-۱۹۹).

اما درباره تشیع مأمون، دومینیک سوردل، مستشرق معروف، در مقاله‌ای مبسوط درخصوص سیاست مذهبی مأمون مواردی نظیر: ازدواج موقت، تعلق خاطرش به علویان و مسئله امامت را دلیل بر نزدیکی دیدگاه مأمون به تشیع قلمداد می‌کند (۱۹۶۲: ۲۷-۴۸). ایشان ابراز می‌دارد که ازدواج موقت سنت شیعی است که مأمون با مجاز دانستن آن تمایل‌های شیعی خود را آشکار می‌کند، اما حقیقت این است که مسئله متعه در تاریخ، فراز و فرودهای زیادی در میان جوامع شیعه و سنی داشته است (خطیب‌بغدادی، بی‌تا: ۱۹۹). از سوی دیگر، مأمون در مسئله امامت، همان خصایص و اوصافی را که شیعیان برای امام قائل هستند به خلیفه نسبت می‌داد تا جایی که در دوران خلافتش امام و خلیفه را یکسان می‌دانست (صفوه، ۱۹۳۷: ۳۷۷). اما با وجود همه این شواهد نمی‌توان تقارنی همخوان میان اندیشه شیعه و مأمون به‌دست آورد.

از این‌رو، نمی‌توان صرف وجود ارتباط و مرادده خلیفه عباسی با معتزلیان را

دلیلی بر اعتزال ایشان به حساب آورد، زیرا او همان‌طور که با معتزلیان مراد داشته با دیگر متکلمان غیرمعتزلی نیز مراد داشته است. به همین قیاس، وجود رگه‌هایی از باورهای شیعی در مأمون نمی‌تواند پشتوانه مقبولی برای اثبات تشیع او باشد، اما به یقین هر کدام از گزینه‌های تشیع و اعتزال را برای مأمون انتخاب کنیم، می‌توانیم از دل آن خاستگاهی اعتقادی برای مسئله ولایت‌عهدی در نظر بگیریم. چنانچه پیش‌فرض اعتقادی مأمون را تشیع قرار دهیم، پاسخ مسئله روشن است و نیازی به بحث و اطاله نیست؛ اما در فرض باور اعتزالی برای مأمون، به منظور تطبیق بحث، مروری اجمالی بر اصول مذهب اعتزال ضروری به نظر می‌رسد.

مفروض است که مأمون، خلیفه مسلمین، (۲۱۸-۱۹۸ق) که آزاداندیش و دانش‌دوست بود، مذهب اعتزال اختیار کرد. او با برگزاری مجالس و محافل علمی، زمینه مناسبی برای بسط و ترویج اندیشه‌های معتزله فراهم می‌کرد. روشن است که این اندیشه در سایه حمایت‌های حاکمیت، در فرهنگ حاکم بر جامعه اسلامی بسیار تأثیرگذار بوده است. از جمله موضوع‌های مورد بحث آن روزگار مسئله پیشوایی امت است که می‌توان این موضوع را در اندیشه اعتزال واکاوی کرد. رویکرد معتزله به موضوع امامت را در دو گروه می‌توان بررسی کرد: گروهی بر آن هستند که به حکم دینی بر امت اسلامی واجب است به نصب امام اقدام کنند. دسته‌ای دیگر وجوب امام را نپذیرفته و بر این باورند که مسلمانان در گزینش امام مختارند (ناشی اکبر، ۱۹۷۱: ۱۹).

ابن ابی‌الحدید نیز آورده است که همه معتزله از آن رو که به‌طور عادی امور مردم بدون رئیسی که حکم براند استواری نمی‌یابد، به وجوب امامت باور دارند (به استثنای ابوبکر اصم که معتقد است امامت در صورتی که امت در اعتدال و

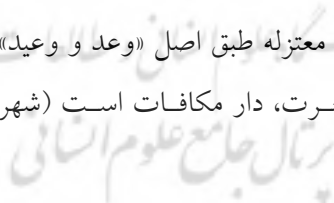
انصاف باشند و ستمی رخ ندهد، واجب نیست) (۱۳۸۵ق: ۲، ۳۰۸).

از این رو، برخلاف اینکه گروه‌های مذکور در چگونگی وجوب امامت - که آیا وجوب شرعی (معتزله بصره) یا عقلی (معتزله بغداد و برخی بصریان) - با هم اختلاف نظر دارند، اما همه آنها در اصل ضرورت آن اشتراک نظر دارند (همان). در باور آنان امام باید دارای شرایط و خصال سه‌گانه علم، عدالت و پارسایی باشد (قاضی، ۱۳۸۳ق: ۷۵۰).

زمخشری (۴۶۷-۵۳۸)، مفسر و دانشمند معروف معتزلی، در تفسیر آیه «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه» (بقره/۱۲۴) مقام امامت را از دسترس و شایستگی افراد ظالم و خطاکار دور می‌داند و آن را نفی می‌کند. وی در تفسیر «لاینال عهدی الظالمین» آورده است: «امامت، خلافت و پیمان من به آن گروه از فرزندان که ستمکارند نمی‌رسد. تنها آن دسته از فرزندان که عادل و از هر ظلم، پاک و مبرا هستند، شایستگی این مقام را دارا هستند» (۱۴۰۶: ۱، ۱۸۴). بنابراین، وی معتقد به اعتزال و حامی این اندیشه بوده است.

نکته دیگر اینکه بر مبنای خردورزی معتزلیان، از میان افراد ذی صلاح برای امر امامت و اداره امور جامعه آن فردی که از شایستگی بیشتری برخوردار بوده و به اصطلاح افضل آنان است در اولویت قرار می‌گیرد. گرچه در شاخص‌های این اصل نیز اختلاف‌هایی در میان معتزله به چشم می‌خورد، اکثر آنان به امامت افضل قائل هستند (ناشی‌اکبر، ۱۹۷۱: ۵۲-۵۱).

نکته آخر اینکه در باور معتزله طبق اصل «وعد و وعید» (از اصول پنج‌گانه همه معتزلیان) و اینکه عالم آخرت، دار مکافات است (شهرستانی، ۱۳۶۸ق: ۱، ۵۲)،



❖ انسانِ خطاکار راهی جز توبه در این دنیا برای جبران گناه و خطای ارتكابی خود ندارد، چراکه خداوند متعال همان‌طور که در وعده‌هایش تخلف نمی‌کند، در تحقق وعیدهایش نیز تخلف نخواهد کرد.

از مجموع مطالب بالا (و جوب امامت، امامت افضل، تحقق وعید خداوند) به ضمیمه اطلاعاتی که از شخصیت مأمون معتزلی در پابندی به مسائل دینی (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۹۷) و غرور نداشتن او در مواجهه‌های علمی به دست می‌آید، می‌توان چنین دل‌مشغولی و حدیث نفسی را برای او فرض کرد که من در جایگاه امامت افضل امت نیستم. در این صورت، ارتکاب چنین خطایی در اندیشه اعتزالی مأمون توجیه‌ناپذیر و گناهی نابخشودنی خواهد بود. در نتیجه چیدمان منطقی موارد مذکور، درباره پیشنهاد خلافت و واگذاری ولایتعهدی به امام رضا^(ع) می‌توان خاستگاه و رویکردی اعتقادی برای مأمون در نظر گرفت. گرچه این دیدگاه از زاویه‌ای دیگر و انطباق آن با عملکرد رفتاری مأمون با امام و به شهادت رساندن آن حضرت نقدپذیر است.

امام رضا^(ع) و مسئله ولایتعهدی

یک طرف ماجرای ولایتعهدی، مأمون بود که اهداف و انگیزه‌هایش از دو منظر سیاسی و اعتقادی بیان شد. اکنون به بررسی عکس‌العمل امام از زوایای مذکور پرداخته می‌شود. پس از آنکه امام به مرکز خلافت مأمون در خراسان وارد شد، مأمون درخواست خود را مبنی بر سپردن خلافت به امام مطرح کرد و پس از اصرار فراوان و استنکاف امام از پذیرش آن، بالاخره به اجبار ولایتعهدی به آن حضرت تحمیل شد (حسینی‌العاملی، ۱۳۹۸ق: ۲۹۸-۲۸۵؛ صدوق، ۱۳۷۸: ۲، ۱۳۹). در این مسئله، مأمون امام را با تهدید به قتل در صورت نپذیرفتن، در وضعیتی قرار داد که

ناگزیر از پذیرش ولایتعهدی بود (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۳۷۵). اینکه چرا امام از پذیرش جایگاهی که سال‌ها اهل بیت از آن محروم و به دنبال آن بودند سر باز می‌زد، در مواضع امام بعد از تحمیل ولایتعهدی به خوبی روشن خواهد شد.

آنچه بیش از همه اهمیت داشت این بود که امام اقدام مأمون را حرکتی تلقی کردند که می‌توانست حقانیت امامت ائمه را تأیید کند، زیرا تا آن زمان از میان خلفا کسی چنین حقی برای علویان قائل نبود. این اقدام به خوبی می‌توانست بطلان کارهای خلفای پیشین اموی و عباسی را در خلاف این جهت نشان دهد. در همین راستا امام هنگام احتجاج با مأمون در امر واگذاری خلافت، به گونه‌ای مأمون را در بن بست قرار دادند که اساساً یا منکر حق خلافت برای خود و آباء خود شود یا دست از سر امام بردارد:

ان كانت هذه الخلافة لك والله جعلها لك، فلا يجوز أن تخلع لباساً ألبسك الله و
تجعله لغيرك و ان كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل لي ما ليس لك؛
اگر این خلافت از آن تو بوده و خدا آن را برای تو قرار داده، پس جایز
نیست لباسی را که خدا به تو پوشانده از خود خلع کرده و در اختیار
دیگری قرار دهی و اگر از آن تو نیست، جایز نیست آنچه مال تو نیست به
من واگذار نمایی (صدوق، ۱۳۷۸: ۲، ۱۳۸).

در جلسه معرفی امام به عنوان ولیعهد - جشن ولایتعهدی - آن حضرت بر این نکته تصریح داشتند و فرمودند: «ان لنا حقاً عليكم حقاً برسول الله (ص) و لكم علينا حق به فاذا اديتم الينا ذلك وجب علينا الحق لكم؛ به خاطر رسول خدا (ص) ما حقی بر گردن شما و شما حقی بر گردن ما دارید، پس اگر شما حق ما را ادا کنید، ما نیز حق شما را می‌دهیم» (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۳۷۵).

همچنین، امام برای خشتی کردن سیاست مأمون درباره بهره‌گیری از ولایتعهدی

او، در پاسخ به این سؤال که چرا ولایتعهدی را پذیرفتید؟ فرمودند به همان دلیلی که جدم داخل شورا شد (صدوق، ۱۳۷۸: ۱۴۰) و نیز فرمودند: «قد عَلِمَ اللهُ كراهتِي لِذَلِكَ فَلَمَّا خُبِرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَ بَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ؛ خدا می داند که از قبول این امر کراهت داشتم، ولی در وضعیتی قرار گرفتم که میان قبول ولایتعهدی و قتل، یکی را باید اختیار کنم؛ پذیرش ولایتعهدی را بر قتل ترجیح دادم» (همان).

به هر حال، امام گرچه ناچار به پذیرش ولایتعهدی بود، با همه قدرت نه تنها در صدد جلوگیری از بهره‌برداری سیاسی حاکمیت از این ماجرا، بلکه به دنبال تصریح و تأکید بر حقوق اهل بیت بودند. خطبه آن حضرت پس از تثبیت ولایتعهدی این تحلیل را تقویت و تثبیت می‌کند که در آنجا به نکته‌های مهمی اشاره فرمودند از جمله:

ان امیر المؤمنین عضد الله بالسداد و وقفه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره... و انه جعل الی عهده و الامر الکبری ان بقیت بعده؛ امیر المؤمنین (مأمون) که خدا او را در رفتن راه راست کمک کند و در استقامت امرش توفیق دهد، از حق ما آنچه دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت و برای من ولایتعهدی و اگر من پس از او زنده ماندم، ریاست کل را قرار داد (همان: ۱۴۵).

اگر فرض مسئله این باشد که مأمون با این اقدام سیاسی به دنبال اهدافی چون مشروعیت‌بخشی و تأیید خلافت خویش از طرف امام بوده، موضعی که آن حضرت اتخاذ فرمودند در نقطه مقابل و درست بیانگر نامشروع بودن خلافت مأمون بوده است. به عبارت دیگر، نوع موضع‌گیری امام، اعتراف تلویحی مأمون بر حقانیت اهل بیت در امر خلافت را در پی داشت. ضمن آنکه امام شرایطی را برای پذیرش ولایتعهدی گذاشتند که عملاً ایشان را از مداخله در امور سیاسی و اجتماعی به‌طور

کلی دور نگه دارد و مسئولیت هیچ کدام از نابسامانی جامعه متوجه امام نباشد. آن حضرت شرایط خود را بدین صورت بیان فرمودند:

و انا اقبل ذلك على اني لا اولى احداً ولا اعزل احداً ولا اتقض رسماً ولا سنه
و اكون في الامر من بعيد مشيراً؛ من اين امر را می‌پذیرم با این شرایط که به
کسی مقام ندهم و کسی را از مقامش عزل نکنم و رسم و روشی را نقض
نکنم؛ فقط از دور مقام ولا یتعهدی را داشته باشم (همان).

نکته دیگری که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، موضعی است که امام در مجالس و محافل علمی مأمون انتخاب کردند. گرچه برخی، عواملی نظیر: زیر سؤال بردن علم لدنی امام در باور مردم، حسد مأمون به جایگاه علمی و اجتماعی امام (همان: ۱، ۱۵۲) یا حتی جلب نظر امام (همان: ۱۸۳) و علویان را در پشت پرده برگزاری این مجالس می‌دانند، اما به تناسب شرکت مأمون در جلسه‌های علمی اهل حدیث (جعفریان: ۱۳۸۴، ۴۴۲) روحیه علم‌دوستی وی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. این مجالس و مناظره‌های علمی به هر دلیلی که برگزار می‌شد، شرایطی را پیش روی امام قرار می‌داد که نحوه مواجهه آن حضرت با شرایط پیش آمده، نقش تعیین‌کننده‌ای برای امام و حاکمیت داشت.

مدتی پس از برگزاری این مجالس به تدریج مسائلی برای مأمون پیش آمد که آنها را زنگ خطری برای خود احساس کرد و باعث شد این مجالس را محدود کند. نقل شده است که به مأمون اطلاع دادند امام رضا^(ع) مجالس کلامی تشکیل داده و بدین وسیله مردم شیفته و جذب او می‌شوند. مأمون به محمدبن عمرو طوسی مأموریت داد تا مردم را از مجالس آن حضرت طرد و رد کند. با این اقدام، نفرین امام را برای خود به جان خرید: «وانتقم لی ممن ظلمنی و استخف بی و طرد الشیعه عن بایی؛

❖ خدایا، انتقام مرا از کسی که در حق من ظلم روا داشته، مرا خوار گرداند و شیعه را از من طرد نمود، بگیر» (صدوق، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

موضوع مهم و اعتراض رسای دیگر امام را باید در ماجرای نماز عید دانست که مأمون از امام درخواست کرد نماز عید را بخواند، ولی امام به استناد شرایط پیشین خویش در قبولی ولایتعهدی، از پذیرش نماز عید عذرخواهی کردند. پس از اصرار مأمون، امام قبول کردند و فرمودند: «من همچون رسول خدا^(ص) به نماز خواهم رفت.» و مأمون نیز پذیرفت. پس از اعلام رسمی برگزاری مراسم نماز عید به امامت امام در مقام ولیعهدی، انتظار بر این بود که همچون خلفا با آداب و رسوم خاصی امام از خانه خارج شود، اما ناگهان همه شگفت‌زده دیدند که امام با پای برهنه و تکبیرگویان به راه افتادند. مردم نیز یک‌صدا به خروش آمدند؛ چنان‌که شهر مرو یکپارچه تکبیر شده بود و مردم تحت تأثیر آن شرایط به گریه افتاده، شهر را زیر پای خود به لرزه انداخته بودند. امیران که با لباس‌ها و تشریفات رسمی و معمول این مناسبات آمده بودند، چون با آن صحنه مواجه شدند، همه بی‌اختیار از مرکب‌ها به زیر آمده، کفش‌هایشان را از پایشان درآوردند، تحت تأثیر این فضا قرار گرفتند، با مردم همراه شدند و به‌دنبال آنان به راه افتادند. فضل گزارش این صحنه‌های مهیج را چنین به مأمون رساند:

ان بلغ الرضا المصلی علی هذا السبیل افتتن به الناس والرأی أن تسأله ان یرجع
فیبعث الیه المأمون فسأله الرجوع فدعا ابوالحسن بخفه فلیسه و ركب و رجع؛ اگر
امام رضا^(ع) بدین صورت به مصلی برسد، مردم شیفته او می‌شوند. بهتر
است که از او بخواهی برگردد. سپس مأمون فردی را مأمور کرد و از امام
خواست برگردد. آن حضرت کفش خود را خواست و پوشید و بر مرکب
خویش سوار شد و برگشت (همان: ۲، ۱۵۲).

دقت در مواضع و گفته‌های سیاسی امام نشان می‌دهد که آن حضرت نمی‌خواستند مسئولیت وضع موجود و اعمالی را که از طرف حکومت اعمال می‌شد به عهده بگیرند و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت یا دخالتی در امور دارند، در این صورت طبعاً کسی ایشان را متهم نمی‌کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح و دستوراتی که اجرا می‌شد، صرفاً از ناحیه خود مأمون تلقی می‌گردید و این امتیاز بزرگی بود که امام موفق شدند از مأمون بگیرند و بدین ترتیب مانع از آن شوند که به خاطر حضور ایشان در تشکیلات حکومتی، بدنامی برای خود فراهم کنند. از این رو، فرمودند: «انی ما دخلت فی هذا الامر الا دخول الخارج منه؛ من در این امر داخل نشدم، مگر مثل داخل شدن کسی که از آن خارج است» (همان: ۱۳۸).

از نظر اعتقادی نیز فرمایش‌های امام در همه مواضع بیانگر نظریه امامت شیعی و اثبات حق اختصاصی اهل بیت بوده است. موضع ایشان در نماز عید به مثابه حرکتی در تعظیم شعائر دینی نقش بسزایی در ایجاد فضای روحی و احیای سیره عملی رسول خدا (ص) داشته است که در پرتو آن حرکت اجتماعی-دینی، جریان حاکم احساس خطر کرد، پیامدهای نیمه‌کاره ماندن مراسم نماز عید را به جان خرید و دستور برگرداندن امام را صادر کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفتیم، به خوبی روشن است که نمی‌توان اقدام مأمون در مسئله ولایتعهدی را صرفاً انگیزه‌ای سیاسی برای فرونشاندن شورش‌ها و مخالفت‌های آشکار و نهان علویان علیه حاکمیت و همچنین، همراه‌سازی امام در مقام بزرگانان اهل بیت با خود دانست، شاید باورهای اعتقادی دغدغه‌های دینی او

❖ (اعتزالی یا شیعی) تلنگری به وجدانش زده و او را وادار کرده که به هر طریقی بکوشد تا بزرگ‌خاندان رسالت را به پذیرش خلافت بکشاند.

استنکاف امام رضا^(ع) از پذیرش خلافت و ولایتعهدی را نیز از دو زاویه سیاسی و اعتقادی می‌توان بررسی و توجیه کرد. از نظر سیاسی می‌توان آن را تدبیر امام برای محقق نشدن اهداف سیاسی خلیفه دانست که مبادا با حضور در حاکمیت، مسئولیتی از اوضاع نابسامان متوجه ایشان شود. از نظر اعتقادی، امام جایگاه امامت را امری الهی و حق اختصاصی اهل بیت می‌داند، بنابراین با این رویکرد نمی‌توانستند این جایگاه را به حکم کسی که هیچ تناسب و استحقاقی به آن نداشت، بپذیرند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- قرآن مجید.
- ابن ابی الحدید مدائنی، عزالدین ابو حامد بن هبه الله بن محمد، (۱۹۶۵/۱۳۸۵). *شرح نهج البلاغه*، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرام، (۱۹۶۵/۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، (بی تا). *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالتقافه.
- ابن طفطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (۱۳۶۷). *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۹۸۶/۱۴۰۷). *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.
- ابن المرتضی، احمد بن یحیی، (۱۹۸۸). *طبقات المعتزله*، بیروت: دارالجیل.
- اصفهانى، ابوالفرج، (۱۴۱۶). *مقاتل الطالبین*، چاپ دوم، قم: منشورات الشریف الرضی.
- امین مصری، احمد، (بی تا). *ضحی الاسلام*، بیروت: دارالکتب العربی.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۴). *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، چاپ هشتم، قم: انصاریان.
- حسینی العاملی، سیدجعفر مرتضی، (۱۳۹۸ق). *الحیة السیاسیه الامام الرضا*، قم: دارالتبلیغ اسلامی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، (بی تا). *تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، (۱۴۰۶). *الکشاف عن حقائق غوامض القرآن*، چاپ دوم، تهران: ناصر خسرو.
- شهرستانی، عبدالکریم، (۱۳۶۸ق). *الملل و النحل*، تصحیح احمد فهمی محمد، چاپ اول، بیروت: دارالسرور.
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، (۱۳۷۸). *عیون اخبار الرضا*، تهران: جهان.
- صفوه، احمدزکی، (۱۹۳۷). *جمهره رسائل العرب*، تحقیق مصطفی حلبی، قاهره: بی نا.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷). *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث.

- ❖ عزام، خالد، (۲۰۰۹). *موسوعه التاريخ الاسلامی: العصر العباسی*، چاپ اول، اردن: دار اسامه.
- قاضي، عبدالجبار، (۱۳۸۳ق). *شرح الاصول الخمسه*، قاهره: مطبعه الاستقلال.
- مسعودی، علی بن الحسین، (۱۳۷۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ناشی اکبر، ابوالعباس عبدالله بن محمد، (۱۹۷۱). *مسائل الامامه*، تحقیق یوسف فان آس، بیروت: بی نا.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- Sourdel, Dominique, (1962). " **La politique du Calife Abbadsid Al Ma'mun** ", *Revue des etudes Islamiques* No:30, pp: 27-48.

